

## Analysis of Sheikh Safi-ad-din

### Ardabili's poems and their importance

Mehdi Hasani

Email: [mehdi.hasani.ar@gmail.com](mailto:mehdi.hasani.ar@gmail.com)

**Affiliation:**

Researcher of history and ancient languages

**ABSTRACT:** In this research, we are trying to reject Kasravi's claim that Sheikh Safi's poems are Azeri based on the Selseletolnasab manuscript. Then we try to show how the importance of the old dialect of Gilan was found by Sheikh Safi and Turkish Sufis of Azerbaijan, considering the importance of Sheikh Zahid Gilani. Investigations show that all investigations conducted in these couplets were conducted by Kasravi and his associates with the assumption that Azerbaijan is not a Turk..

**KEYWORDS:** Pire Turk Mast Eshgh, Sheikh Safi's Molamas, Sheikh Safi's Fahlaviat or Molamas

**CITATION (APA):** Hasani, M (2023). Analysis of Sheikh Safi-ad-din Ardabili's poems and their importan. Urmia: "Studies on Azerbaijan and Turk's history" Specialized Journal, year 01, number 01, autumn 2023.

Mehdi Həsəni

Email:

[mehdi.hasani.ar@gmail.com](mailto:mehdi.hasani.ar@gmail.com)

Affiliation:

Tarix və qədim dillər üzrə  
tədqiqatçı

## Şeyx Səfiuddin Ərdəbilinin şirlərinin araşdırılması və onun əhəmiyyəti

**ÖZƏT:** Biz bu araşdırmada Kəsrəvinin silsiletəlnəsəb əlyazması əsasında Şeyx Səfinin şeirlərinin azəri olması iddiasını rədd etməyə çalışırıq. Daha sonra Şeyx Zahid Gilaninin əhəmiyyətini nəzərə alaraq köhnə Gilan ləhcəsinin əhəmiyyətini Şeyx Səfi və Azərbaycan türk sufiləri tərəfindən necə tapdığını göstərməyə çalışırıq. Araşdırmalar göstərir ki, bu qoşmalarda aparılan bütün araşdırmalar Kəsrəvi və onun silahdaşları tərəfindən Azərbaycanın türk olmadığı ehtimalı ilə aparılıb.

### AÇAR SÖZLƏR:

Pire Türk Məst Eşq, Şeyx Səfi cilaları, Şeyx Səfi cilaları

**CITATION (APA):** Həsəni, M (2023). Şeyx Səfiuddin Ərdəbilinin şirlərinin araşdırılması və onun əhəmiyyəti. Urmiya: "Azərbaycan və Türk tarixi araşdırmalar" İxtisaslaşdırılmış Jurnal, il 01, nömrə 01, payız 2023.

**Mehdi Hasani**

**Email:**

[mehdi.hasani.ar@gmail.com](mailto:mehdi.hasani.ar@gmail.com)

**Affiliation:**

Tarih ve antik diller arařtırmacısı

### Şeyh Safiddin Erdebili'nin şiirlerinin incelenmesi ve önemi

**ÖZET:** Bu arařtırmamızda Kesravi'nin Şeyh Safi'nin şiirlerinin Azeri olduđu yönündeki iddiasını selseletolneneb nüshasına dayanarak çürütmeye çalışıyoruz. Daha sonra Şeyh Zahid Gilani'nin önemi dikkate alınarak eski Gilan lehçesinin öneminin Şeyh Safi ve Azerbaycan Türk mutasavvıfları tarafından nasıl tespit edildiğini göstermeye çalışıyoruz. Yapılan arařtırmalar, bu beyitlerde yapılan tüm incelemelerin Kesravi ve arkadaşları tarafından Azarbaycan'ın Türk olmadığı varsayımıyla yapıldığını göstermektedir.

### ANAHTAR KELIMELER:

Pire Türk Mast Eşğ, Şeyh Safi'nin cilaları, Şeyh Safi'nin cilalar

**CITATION (APA):** Hasani, M (2023). Şeyh Safiddin Erdebili'nin şiirlerinin incelenmesi ve önemi. Urmiye: Üç Aylık "Azerbaycan ve Türkiye Tarihi Üzerine Arařtırmalar" Uzmanlık Dergi, yıl 01, sayı 01, sonbahar 2023.

### پیره ترک مست عشق

بررسی ملمع‌های شیخ صفی‌الدین اردبیلی و اهمیت آن در آشنایی با جایگاه و تأثیر گویش کهن ایرانی جنوب دریای خزر در بین صوفیان ترک آذربایجانی

از عالم غیب «پیره ترک» سؤیلنلیب به خانگهش «پیر داشم» نان گؤرونوب

به‌سان غدیر زاهده وارث اولوب آوازه او بوتون جهان ایچره دولوب<sup>۱</sup>

### چکیده:

در این تحقیق تلاش نموده‌ایم که با تکیه بر نسخه خطی سلسله‌النسب اقدام به بررسی و رد ادعای کسروی در مورد آذری بودن دو بیت‌های عرفانی شیخ صفی نموده، سپس با نشان دادن اهمیت شیخ زاهد در این اشعار، تأثیرگیری شیخ صفی از استاد خود شیخ زاهد و اهمیت یافتن گویش کهن گیلانی در نزد شیخ صفی و صوفیان ترک آذربایجانی را ثابت کنیم، آنچه مشخص است، تمام بررسی‌های انجام شده درباره این دوبیتی‌ها توسط کسروی و پیروان او با عدم خوانش نسخه خطی و پیش‌فرض ترک نبودن آذربایجان و نبود لغات عرفانی ترکی و عربی در این دوبیتی‌ها می‌باشد که همین امر موجب ناتوانی آن‌ها در بررسی دقیق و ارائه مفاهیم عمیق عرفانی این ملمع‌ها شده است.

**کلید واژه‌ها:** پیره ترک مست عشق، ملمع‌های شیخ صفی، فلهویات یا ملمع‌های شیخ صفی

استناد (آپا): حسنی، م (۲۰۲۳). بررسی ملمع‌های شیخ صفی‌الدین اردبیلی و اهمیت آن در آشنایی با جایگاه و تأثیر گویش کهن ایرانی جنوب دریای خزر در بین صوفیان ترک آذربایجانی. ارومیه: فصلنامه تخصصی "مطالعات تاریخ آذربایجان و ترک" - جلد ۰۱، شماره ۰۱، پاییز ۲۰۲۳.

مهدی حسنی

ایمیل:

[mehdi.hasani.ar@gmail.com](mailto:mehdi.hasani.ar@gmail.com)

وابستگی:

محقق تاریخ و زبانهای باستانی

از عالم غیب «پیره تُرک» سؤیلنلیب به خانگهش «پیر داشم» نان گؤرونوب

به سان غدیر زاهده وارث اولوب آوازه او بوتون جهان ایچره دولوب<sup>۱</sup>

## پیشگفتار

سلطان شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحاق بن امین الدین جبرائیل اردبیلی، متولد روستای کلخوران در نیمه دوم قرن هفتم هجری و متوفای ۷۳۵ ه. ق در شهر اردبیل، از عارفان نامی جریان تصوف ایران، قطب و بزرگ صوفیان بوده است. برخی این فرقه را منشعب از کبرویه و برخی منشعب از سهروردیه می‌دانند، در تصوف شیخ صفی خبری از شطّاحیات صوفیان شبیه آنچه در نزد بایزید، جنید، ابن عربی و سایر صوفیان وجود دارد دیده نمی‌شود و حتی به روایت صفة الصفا او اقدام به تنبیه شاگردان خود در حین مبادرت به آن می‌نماید و سخت‌گیری او در رعایت اصول شریعت با تکیه به طریقت قابل بررسی است؛ چنانکه او هیچ‌گاه اصول شریعت را زیر پا نمی‌گذارد و حتی دشوارترین احکام را نیز انتخاب می‌نماید، آنچه مشخص است برخلاف ادعای کسروی شیخ صفی‌الدین از اصیل‌ترین سادات ایران می‌باشد که موارد ذیل از دلایل تثبیت این دیدگاه می‌باشد: رد ادعاهای کسروی در مورد صفة الصفا که توسط محقق نسخ مختلف خطی آن آقای غلامرضا طباطبایی مجد شرح داده شده است، ذکر سیادت شیخ صفی‌الدین در صفة الصفا، سند سیادت شیخ در نسخه خطی کتابخانه ملی بریتانیا، سنگ سیادت در اردبیل، ذکر سیادت شیخ در «سند وقف نامه امیر تیمور»، ذکر سیادت شیخ در موسوعه رجال المجد و العزه فی سلاله الشریف حمزه. آنچه مشخص است در بررسی دوبیتی‌های شیخ صفی‌الدین اردبیلی که از آن‌ها به ناروا تحت عنوان اشعار آذری توسط کسروی و پیروانش یاد شده است، دقت در نکات ذیل بسیار حایز اهمیت است:

۱. در نسخه خطی سلسله‌النسب در شرح قبیل از این دوبیتی‌ها مدنظر این‌گونه آمده است: چنانکه اشعار ذیل از فحلوئی

(نگارش نسخه خطی) و غیره از حضرت شیخ است و پس از اتمام آن‌ها و شروع اشعار فارسی شیخ این‌گونه نوشته

۱. **پیره تُرک**: معروف‌ترین لقب شیخ صفی در منابع، **پیر داشم**: بنا به کتاب صفة الصفا نام یکی از اقارب (نزدیکان) شیخ صفی ذکر شده است که نشان‌دهنده این است که آن ترک در طریقت خواجه تاش و همراه شیخ بوده که این نام ترکی را برای او انتخاب نموده‌اند و نیز همین، اسم زاویه جلوس شیخ زاهد در سفرش به اردبیل بوده که ترکیبی از واژه پیر (برگرفته از Bir ترکی: یک، اول و کنایه از سرور و بزرگ در طریقت که گاهی به صورت Mir هم ذکر شده) و داشم (اینجا کاربردی شبیه آنچه در یولداشیم، قارداشیم و... داشته و معنی پیر همراه را دارد) می‌باشد. منظور از اشاره به **وراثت شیخ صفی در حادثه‌های شبیه غدیر**، اشاره به نقل ذیل از کتاب صفة الصفا است: «... بر وی زد که باز من می‌گویم بر تخت برآ، او می‌گوید که تخت چنین و چنان. مَنّت بر تخت نشاند، خدایت بر تخت نشاند»، فضل الله یؤتیه من یشاء (قرآن مانده: ۵۴)، شیخ صفی‌الدین، قدس سره، چون حدت شیخ زاهد و آواز بر وی زدن بدید بر تخت رفت. شعر: هلا إذا ملاح فوق سریره، ثواری هلال الافق تخت سراره و شیخ زاهد همچنان دست وی گرفته بر تختش در پهلوئی خود بنشاند و به دست مبارک ساعد دست شیخ صفی‌الدین بگرفت و برداشت و فرمود: «جماعت، این دست من است، شعر: این مرد به نیروی خود این بخت ببرد، وین دست به بازوی خود این بخت ببرد، و هرکه توبه کار اوست توبه کار من است و هرکه توبه کار من است توبه کار اوست، هرکه این نباشد گورش فروگسیخته [باد] و من صفی ام و صفی منم». شعر: أنا من اهوی و من اهوی أنا، نحن رؤحان خلنا بدنا، چون جماعت معاندان این کرامات دیدند و این کلمات شنودند یک یک اگرچه دعوی قطعی می‌کردند بنات نعش وار متفرق می‌شدند و خادمی که از قبل ایشان میان خدمت بسته بودند کمر امید از میان بگشودند و به کنارها تفرق می‌نمودند و تبع شیخ صفی کمر خدمت در میان بستند و از کنار در میان کار آمدند، شعر آخر آن مقصود جان از روزگار، در میان کار آمد از کنار، اتفاقا در آن ساعت «از طرف سر او اردبیل سید الخلفا» خواجه افضل سراوی، طبیب رحمّه، برسد و از اردبیلیان جمعی با او موافقت کرده بودند. البته همین حادثه در نسخه خطی سلسله‌النسب کتابخانه ملی نیز نقل شده است. برای اطلاعات بیشتر رک نشریه فصلنامه نامه صدیق، مهدی حسنی، مقاله استناد به دلایل و نوآوری در رد فرضیه زبان آذری، زمستان ۱۳۹۹ شماره نه.

شده است: اشعار فارسی حضرت شیخ قدس سره. چنانچه مشاهده می‌شود در نسخه خطی هیچ اسمی از آذری بودن دوبیتی‌ها در میان نیست و ضمناً طبقه بندی آن‌ها فقط در قالب فهلوی هم نبوده و از عنوان فهلوی (فهلوی) و غیره سخن به میان آمده است.

۲. بررسی‌هایی که تاکنون توسط کسروی و سایر محققین هم‌رای با او انجام شده است همگی بدون رجوع به نسخه خطی بوده و احتمال خوانش نادرست در منبع اولیه مورد استفاده کسروی و افزودنی‌های بر پایه حدس و گمان توسط کسروی به قوت خود باقی است که ما در ادامه با ارائه متن نسخه خطی سلسله‌النسب نشان خواهیم داد که خوانش ارائه شده در منبع کسروی خالی از خطا نبوده است.<sup>۲</sup>

۳. «تصور متداول از فهلویات، تصویری نادرست است، چنانکه در دیدگاه عموم، فهلویات اشعاری هستند که به زبان‌ها و گویش‌های محلی منطقه فهلوی سروده شده‌اند و با توجه به این مسئله انتظار می‌رود که زبان آن اثر، ویژگی‌های کامل زبان یا گویش آن منطقه را به نمایش بگذارد. این مسئله در وهله اول درست به نظر می‌رسد چراکه انتظار می‌رود فهلویات صورت مکتوب سنت ادبی شفاهی اقوام منطقه پهلها باشند. اما اشتباه اصلی از همین جا آغاز می‌شود و درست از زمانی که ما هر واژه را به‌عنوان واژه ارثی زبان آن فهلویات در نظر بگیریم و قضاوت‌های خود را بر اساس آن آغاز کنیم. نکته مهمی که باید در نظر داشت این است که فهلویات به‌شدت تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته‌اند. در زبان شعر معمولاً تمرکز بر زیبایی ادبی و وزن شعر است و به‌طور معمول این دو اصل بر انتخاب واژگان اثر گذاشته و در بسیاری از موارد سبب جایگزینی واژگان فارسی، عربی به‌جای واژگان بومی یا ارثی آن زبان می‌شوند»<sup>۳</sup> که در ملمع‌های مدنظر ما این امر کاملاً مشهود است.

۴. دوبیتی‌های مدنظر به سبک اشعار رازگونه تصوف و حاوی لغات ترکی کهن هستند که شیخ صفی‌الدین به همراه لغات دشوار عربی و فارسی در قالب ملمع سروده است و تحلیل آن نیازمند آشنایی با عقاید صوفیانه در کنار تسلط به لغات ترکی کهن و لغات دشوار عربی، فارسی و گویش کهن ایرانی جنوب خزر که نیای گویش گیلکی و تالشی معاصر هستند، می‌باشد و متأسفانه بسیاری از پژوهشگران از خود کسروی تا پیروانش به علت مدنظر قرار ندادن موارد مذکور و عدم آشنایی با آن‌ها در بررسی‌های خود راه به‌جایی نبرده و با مفاهیم عمیق اشعار که هم‌راستا با احادیث و آیات از دیدگاه صوفیان بوده است را به خوانندگان خود منقل ننموده‌اند و این در حالی است که ما به نقل از کتاب صفة الصفا می‌دانیم که شیخ صفی‌الدین در زمان تحصیل در کنار یادگیری قرآن، سنت و مفاهیم دینی به یادگیری ادبی زبان‌های عربی ترکی، مغولی و پارسی نیز مبادرت نموده است: «و چون شیخ را، قدس

<sup>۲</sup> - همچنین لازم به ذکر می‌دانم که نهایت تشکر و قدردانی خود را از کارکنان و زحمت‌کشان کتابخانه ملی در به اختیار گذاردن نسخه خطی کتاب سلسله‌النسب صفویه بیان کنم.

<sup>۳</sup> - رک: نشریه ی پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، سالومه غلامی، استاد دانشگاه گوته فرانکفورت، گویش‌شناسی اشعار باباطاهر و اهمیت آن در بازسازی زبان بومی پیشین همدان، سال دهم، شماره ۲۰، پائیز و زمستان ۱۳۹۹ خورشیدی

سره، از تلاعب صبیان به مکتب و دبیرستان فرستادند و به ادب و آداب معود و مؤذّب شد، فرض و سنن و قرآن بیاموخت، و از اشعار و نکات و لطایف حظی تمام یافت، و از لغات عربی و ترکی و مغولی و پارسی حظی وافر یافت، و در تهذیب و ترکیب عبارت و استعارت مهارت تمام در کلام حاصل کرد». چنانچه مشاهده گردید این نکته مهم یکی از موارد بنیادین بررسی‌های این دوبیتی‌ها خواهد بود.

۵. دشواری دیگر در تحلیل این ملمع‌ها خط فارسی است که بسیاری از ویژگی‌های آوایی زبان ترکی را نشان نمی‌دهد و پژوهشگر را دچار سختی در خوانش و تحلیل آن می‌نماید، البته ما پس از قرائت متن تلاش نموده‌ایم در هنگام ارائه برای خواننده مقاله از سیستم آوانگاری بین‌المللی نیز بهره ببریم.<sup>4</sup>

۶. تنوع در وزن ابیات، مورد دیگر در تحلیل دوبیتی‌ها می‌باشد؛ زیرا گرچه طبق عادت رایج اشعار گویش‌های محلی یا همان فهلویات باید بر وزن «هزج محذوف» باشد، ولی چنانچه کسروی نیز معترف است، در برخی از ابیات این ملمع‌ها لنگه دوم یا سوم به صورت «بحر مشاکل محذوف» سروده شده است<sup>5</sup> که این خود هم‌راستا با مورد ذکر شده از نسخه خطی در مورد شماره یک و نیز ملمع بودن دوبیتی‌ها نیز می‌تواند می‌باشد.

۷. دقت در شناسایی و ارائه ضرب‌المثل‌ها و عبارات رایج بین ترکان آذربایجان، نکات پنهان آیات و روایات اعم از توسل، استغاثه و نیز نقل‌قول‌های صفة الصفا از زبان شیخ زاهد درباره شیخ صفی یا آنچه برای خود شیخ صفی پیش آمده نیز دیگر موارد پنهان در این ملمع‌ها می‌باشد که از زاویه دید محققین دور مانده است.

در واقع پژوهشگر در مواجهه با این دوبیتی‌ها با اقیانوسی از مفاهیم عمیق و رازگونه مردی متفکر و عالم روبرو است و البته که شیخ صفی‌الدین در سن پختگی کامل خود با تکیه به تمام قدرت خود تلاش نموده چکیده‌ای از مفاهیم عمیق عرفانی را با مخلوطی از لغات ترکی، فارسی، عربی و گویش مقدس آن روزهای تصوف که گویش مراد خود شیخ زاهد گیلانی می‌باشد را معمولاً با چینشی ملمع‌وار به میدان آورده و شور و مستی روح خود از عشق را به رخ مدعیان بکشاند، البته که در چنین شرایطی عرصه بر هر پژوهشگری تنگ خواهد آمد و تلاش ما برای شرح این ابیات نیز در حد توان و دریافت خود بوده است که در ادامه به شرح و بسط آن خواهیم پرداخت.

## شرح ملمع‌های شیخ صفی‌الدین اردبیلی

ملمع شماره ۱:

<sup>4</sup>. International Phonetic Alphabet

<sup>5</sup>. رک آذری یا زبان باستان آذربایجان، کسروی، چاپ سوم، صص ۲۷ - ۲۸

صفییم صافییم # گنجان نمایم

بدل درده ژرم # تن بی دوایم

کس بستنی # ره نبرده به اویمان

از به نیتی # چو یاران خاک پایم<sup>۶</sup>

Sæfiæm sa:fiæm # gændʒa:n næma:jæm

Bi del dærdæ ʒæræm # tæm bi næva:jæm

Kæs Bæsti # ræh næbæurde be əuja:n

æz bi næiti: # tʃəu ja:ra:n xa:k e pa:jæm

#### الف - شرح لغات:

در قسمت اول مصرع اول این ملمع ضمیر اول شخص مفرد ترکی آذربایجانی «أم» چنانچه فی المثل حسن + أم = حسنم = حسن هستم به لغات «صفی و صافی» افزوده شده و مفاهیم صفی هستم و صافی هستم به وجود آمده‌اند.

در قسمت دوم مصرع اول با افزودن ضمیر فاعلی فارسی به ترکیب «گنجان نما» صفت ایجاد شده است که البته پسوند آن افزوده شده به لغت گنج نیز محتملاً آن را جمع بسته است.

در قسمت اول مصرع دوم، ترکیب ترکی رایج در زمان حال در آذربایجان یعنی «درده جر» با تلفظ «درده ژر» در جایگاه صفت که محتمل است با قلب شدن آوای ج به ژ و از ریشه درد، به‌علاوه پسوند «آجر» ساخته شده است و باتوجه به کاربردش و نیز مفهوم مصرع بعدی در معنای دردمند، سرشار از درد است. در زبان کنونی آذربایجان لغاتی چون «عیبه جر، سوته جر، دوه جر، لته جر<sup>۷</sup> و ... نیز با همین ساختار کاربرد دارند و حتی شاهد کاربرد این صفت در داستان قاجاق نبی و ضرب‌المثل و اصطلاحات آذربایجان نیز هستیم که محتمل است قسمت دوم آن یعنی «آجر» در مفهوم «نو، تازه»<sup>۸</sup> در ترکی باشد که البته همچنین احتمال دارد بسته به قانون اینجه - قالین، آجر می‌تواند کاربرد مجازی واریانته از حالت فاعلی ریشه «آج = گرسنه» به‌صورت «آجار»<sup>۹</sup> < آجر «شبه ساختار قاجار: قَجَر: قَجَر = دونده، در مفهوم پشت سر هم و تکرار شونده طالب چیزی یا گرسنه می‌باشد

<sup>۶</sup> از علامت X بجای معادل آوای «خ» در آوانگاری بهره برده‌ایم.

<sup>۷</sup> - eybəcər, Sütəcər, dəvəcər, letəcər

<sup>۸</sup> Azərbaycan Dilinin İzahlı Lüğəti: əcər

<sup>۹</sup> رک دیوان اللغات الترتک، ترجمه دکتر صدیق، چاپ اختر، تبریز ۱۳۸۳، ص ۷۹

که در ترکیب های «عیبه جر = پشت سر هم عیب جو و گرسنه برای عیب جویی، سوتِه جَر = پشت سر هم طالب شیر و گرسنه شیر، دوه جر: تاوا جار: پشت سر هم طالب ثروت، کسی که مرتبا فقیر می شود، لته جَر = پشت سر هم لاغر شونده، البته که این ساختار را در توپونیم های چون «Sürəcər» روستایی در کلیبر نیز شاهد هستیم.

مهدی توتولاندان سونرا نبی یا درده جر اولوب اولجک، یا اوزه چیخاجاقدیر (قاچاق نبی)

عیبی ائدر عیبه جَر، درده گولر درده جَر

عیبی کیم ائدر عیبه جر، سوغانی کیم بیه ر درده جَر

آشیق اولان درده جَر، عشقی اولان درد چکمز

در قسمت اول مصرع سوم، شاهد کاربرد ترکیب ترکی «کس بستی<sup>۱۰</sup> = بس تمامش کن» هستیم که در جواب گلابه یا کار نادرست استفاده می شود و حتی در زمان معاصر نیز کاربرد دارد و به دلیل اینکه شخص درده جَر یا دردلی زیاد حرف می زند، در مصرع سوم از این اصطلاح استفاده شده است؛ چنانکه در ضرب المثل در بین مردم نیز رایج نیز آمده: «دردلی دئیینگن اولار غملی یاتاغان: شخص دردمند و راج و پرگو می شود و شخص غمگین زیاد می خوابد».

در قسمت دوم مصرع سوم، لغت پر کاربرد اشعار شیخ صفی، یعنی «اویان» را مشاهده می کنیم، حدس ما این است که اگر کاربرد آن به مفهوم «عالم وحدت» در شرح اشعار را مدنظر قرار دهیم ممکن است متشکل از دو قسمت  $o + yan$  بوده باشد که مفهوم از = قدرتمند، نیرومند<sup>۱۱</sup> «یان: سمت، جهت، سو<sup>۱۲</sup>» بوده و در مفهوم کلی «سمت و سوی قدرتمند» یعنی خدای قادر مطلق معنی می دهد که با دید تصوف، تمام جهت ها به سوی او و رسیدن به وحدت مطلق است و ممکن است برداشتی از این آیه باشد: *وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثُمَّ وَجَّهُ اللَّهُ إِنْ أَلَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ* (البقره آیه ۱۱۵) و مشرق و مغرب از آن خداست؛ پس به هر سو رو کنید، آنجا روی (به) خداست. آری، خدا گشایشگر داناست. البته با توجه به متن دوبیتی ها، مخصوصاً شرح مصرع «آزدا جم اویان تنها چو من بؤر»، پیداست که لغت مدنظر معادل خداست و در واقع می توان گفت که شکل تغییر یافته واژه «اوغان *oğan*» در ترکی کهن و از صفات تانری و در مفهوم قادر مطلق و توانا بر هر چیز بوده که در دیوان الغات الترك<sup>۱۳</sup> نیز آمده است و بنا به باور مشرکان در کاربرد خدای بزرگ و کنایه از فضا و کائنات بوده است<sup>۱۴</sup> که

<sup>۱۰</sup> چنانچه در -تهی خود از سخن گفتن بیهوده توسط صوفیان حتی رایج بودن گذاشتن سنگ ریزه در دهان و زخم شدن در احوالات آقای قاضی، عارف صوفی هم به نقل از سید محمد حسینی همدانی صاحب تفسیر «انوار درخشان» آمده است.

<sup>۱۱</sup> - رک نگاهی به واژه های اساطیری آذربایجان، صمد چایلی، ص ۶۵

<sup>۱۲</sup> - Yan: tərəf, cəhət, yön, <https://obastan.com>

<sup>۱۳</sup> - رک دیوان الغات الترك، ترجمه دکتر صدیق، چاپ اختر، تبریز ۱۳۸۳، ص ۱۱۵

<sup>۱۴</sup> - رک مقاله *O, Aşçı* درباره اوغان به آدرس ذیل:

<https://www.usaktayiz.com/avgan-koyunun-ismi-nereden>

توسط شیخ صفی با کمی تغییر آوایی وارد ادبیات صوفیانه شده است.

در قسمت اول مصرع آخر، لغت ترکی آز: æz، فعل امر از ریشه «آزَمَک» و در مفهوم له کردن و نابود کردن است.

در ابتدای مصرع دوم قسمت اول خوانش به صورت، ب: b: بو، ضمیر اشاره ترکی می تواند باشد.

در قسمت اول مصرع آخر، واژه عربی «نیت» در مفهوم خمیده و پیچان رفتن در اثر ضعف و خواب آلودگی<sup>15</sup> بکار رفته است

که در کل ترکیب «آز به نیتی» به مفهوم: این خمودگی، ضعف و بی یقینی در حرکت را له و نابود کن، معنی می دهد.

| معنی  | اصطلاح   | ضربالمثل   | لغات فارسی | معنی            | لغات عربی | معنی                                 | لغات گیلانی | معنی | لغات ترکی          |
|-------|--|--|------------|-----------------|-----------|--------------------------------------|-------------|------|--------------------|
|       | گنجان نما: نشان دهنده گنجه‌ها                                  | دردلی دئیینگن اولار غملی یاتاغان: شخص دردمند و راج و پرگو می شود و شخص غمگین زیاد می خوابد | دل         | قلب، روح        | صفی       | پاک، پاکیزه                          |             |      | ب: بو<br>مفهوم این |
|       |  |  | درد        | ناخوشی، ناراحتی |           |                                      |             |      |                    |
|       | درده جر:<br>درد کش، دردمند                                     |  |            |                 |           |                                      |             |      |                    |
|       | کس بستنی: بس تمامش کن  |  |            |                 | صافی      | زلال، عاری                           |             |      |                    |
| کس    | تمام کن<br>این خمودگی، ضعف و بی یقینی در حرکت را له و نابود کن |  | گنجان      | گنجه‌ها         |           |                                      |             |      |                    |
| بستی  | کافی است   |  | ره         | راه             |           |                                      |             |      |                    |
| اویان |  |  | نبرده      | نرسیده          |           |                                      |             |      |                    |
| آز    | له کهن، نابود کن   |  |            |                 | نیت، نیت  | خمیده و پیچان رفتن در اثر ضعف و خواب |             |      |                    |

<sup>15</sup> رک نسخه آنلاین لغت نامه دهخدا - نیت ان [ع مص] خمیده و پیچان رفتن از ضعف. (منتهی الارب) (آندراج). متمایل و خمیده گشتن بر اثر ضعف. (از اقرب الموارد).

<https://icps.ut.ac.ir/fa/dictionary>

و البته در قاموس معاجم اللغة به نقل از تاج العروس آورده است:

النَّيْتُ «أهمله الجماعة وقال ابن دريد: هو التَّمَايلُ من ضَعْفِ كَالنُّوتِ» نَاتٌ يُنَوْتُ وَ نَيْبَتٌ نُوتًا وَ نَيْبًا وَقِيلَ: هُوَ التَّمَايلُ مِنَ النَّعَاسِ وَقَدْ تَقَدَّمَ.

|  |  |        |  |       |  |  |  |  |
|--|--|--------|--|-------|--|--|--|--|
|  |  | آلودگی |  |       |  |  |  |  |
|  |  |        | همانند                                 | چو    |  |  |  |  |
|  |  |        | دوستان، اهل<br>معرفت                   | یاران |  |  |  |  |
|  |  |        | مواد ریز حاصله<br>از خرد شدن<br>سنگ ها | خاک   |  |  |  |  |
|  |  |        | عضوی از بدن<br>که با آن راه می<br>روند | پا    |  |  |  |  |

### ب: شرح و تفسیر دوبیتی

صفی صاف دلم که راهنما و نشان دهنده گنج‌های اسرار حقیقت به طالبان آن‌ها هستم ولی با این حال خودم دلی دارم درده  
جَر و دردمند و مدام در حلت گلابیه‌مند و پرلندیشه و تنی دارم بی‌دوا، با خود می‌گویم دیگر بس کن زیرا که به خاطر این  
گلابیه‌مندی است که به‌سان بقیه تو نیز راه به عالم وحدت و اوپان نبرده‌ای، با خود می‌گویم این خمودگی، ضعف و بی‌یقینی  
در حرکت را له و نابود کن و بعد از آن اکنون با فروتنی خاک پای درویشانم.

### ملمع شماره ۲

تبه درده ژران # از بوچنم درد

آنده پاشان بُرم # چون خاک چون گرد

مرگ ژیریم # بمیان دردمندان بور

ta:bi dærdæ zæra:n # æz bu:tʃi:ni:m dærd

a:ndæ pa:ʃa:n bu:ræm # tʃəʊn xa:k tʃəʊn gærd

Mærg ʒi:ri:m # bemia:n dærdmænda:n bu:r

### الف - شرح لغات:

در قسمت اول مصرع اول این ملمع عبارت قیدی «تلبه: تا بی» برگرفته از لغت عربی طبیعی «با مفهوم البته، مطمئناً»

می‌باشد که در ترکی معاصر نیز واریانتهی از آن هنوز نیز کاربرد دارد.<sup>16</sup>

در قسمت اول مصرع اول بعد از «تابه» ترکیب ترکی رایج در زمان حال در آذربایجان یعنی «درده جَر» با تلفظ «درده ژر» شبیه ساختار گنجان در ملمع اولی، یعنی به‌علاوه پسوند «آن» و به‌صورت «درده جَران» در مفهوم «درده جَرها: درد کشیده‌ها» آمده است که شرح لغاتش در جدول آورده شده است.

در قسمت دوم مصرع اول ساختار کهن گویش ایرانی جنوب خزر که نیای گیلکی و تالشی کنونی و گویش مقدس آن روزهای عالم تصوف بوده صادق است.

در قسمت اول مصرع دوم عبارت قیدی ترکی «آندا» که در دیوان الغات التترک به‌صورت «آندا، آندان»<sup>۱۷</sup> و در مفهوم «سپس، پس از آن، آن وقت» آمده است که در زبان معاصر به‌صورت *onda* وجود دارد.

در قسمت اول مصرع دوم بعد از «آندا» لغت «پاشان» که حالت جمع «پاشا: پادشاه» است و شبیه ساختار رایج و کاربردی این ملمع‌ها، چنانکه در گنجان: گنج + آن، مشاهده نمودیم آورده شده که در واقع اینجا مفهوم پادشاهان که کنایه از بی‌دردها و متضاد دردمندان در مصرع بعدی است و البته که اصلاح ترکی «*Toz bürümək*: نشستن گرد و خاک بر روی چیزی» در داخل این بیت پنهان است، چنانکه شیخ صفی از خودش به‌سان گرد و خاکی که بر روی پادشاهان بی‌درد نشسته و آن‌ها را در برابر دردمندان درویش تحقیر می‌کند یاد می‌نماید که کاملاً هم‌راستا با رفتار و منش وی با پادشاهان و دردمندان در طول زندگی اش می‌باشد.

در انتهای قسمت اول مصرع دوم لغت ترکی *bürəm* از ریشه *Bürmək*<sup>۱۸</sup> شبیه ساختار *güləm* بسته به قانون هماهنگی آوای ترکی یعنی اینجه – قالین در مفهوم «بپوشانم»، هم‌راستا با وزن شعر آورده شده است.

قسمت دوم مصرع دوم دارای ساختار فارسی است.

در قسمت اول مصرع سوم، لغت فارسی «مرگ»، احتمالاً برای همخوانی با وزن شعر آورده شده است.

در قسمت اول مصرع سوم، بعد از واژه مرگ شاهد کاربرد لغت فارسی قدیمی «ژیر: آبگیر، تالاب» با ساختار ترکی شبیه ساختار *Yerim*: جایم، مکانم هستیم که اوج هنر و تسلط شیخ صفی را در بازی با لغات نشان می‌دهد و در واقع ترکیب «مرگ ژیریم» شبیه «مرگ یئریم» و در مفهوم «جای مرگم» است که با توجه به مصرع قبل کاملاً بجا استفاده شده و تقابل

<sup>16</sup> . رک لغت نامه آنلین ترکی - انگلیسی: *Tabii*

<sup>۱۷</sup> . رک دیوان الغات التترک، ترجمه دکتر صدیق، چاپ اختر، تبریز ۱۳۸۳، ص ۱۲۹

<sup>۱۸</sup> . رک دیوان الغات التترک، ترجمه دکتر صدیق، چاپ اختر، تبریز ۱۳۸۳، ص ۲۹۹

گرد و خاک و تالاب را نشان می‌دهد که در شرح و تفسیر بدان خواهیم پرداخت.

در قسمت دوم مصرع سوم، ساختار به گویش ایرانی جنوب خزر که نیای گیلکی و تالشی کنونی و گویش شیخ زاهد مرشد و پیر و سر سلسله آن روزهای تصوف می‌باشد.

| معنی    | لغات گیلانی | معنی | لغات عربی | معنی  | لغات فارسی | ضرب‌المثل | اصطلاح   | معنی              | لغات ترکی                               |
|---------|-------------|------|-----------|---|------------|-----------|--|-------------------|---|
| من      | آز          |      |           | ناخوشی، ناراحتی                                   | درد        |           | درده ژران: درده جران:<br>درده جر ها:<br>درد کش ها<br>دردمندا       | البتّه،<br>مطمئنا | تابه: تابی                              |
| بچینم   | بوچنم       |      |           | پادشاه‌ها<br>بی دردها                             | پاشان      |           | توز بورومک:<br>Toz bürümek<br>نشستن گرد و خاک بر<br>روی چیزی نشستن |                   | آنده: آندا:<br>سپس، پس از<br>آن، آن وقت |
| بود، شد | بور         |      |           | مانند   | چون        |           |  | پوشانم            | بورم                                    |
|         |             |      |           | غبار، ذرات ریز خاک<br>که به هوا برود              | گرد        |           |  |                   |   |
|         |             |      |           | مواد ریز حاصل از<br>سنگ شدن خاک‌ها                | خاک        |           |  |                   |   |
|         |             |      |           | مردن  | مرگ        |           |  |                   |   |
|         |             |      |           | لغت قدیمی فارسی در<br>مفهوم تالاب، برکه،<br>آبگیر | ژبر        |           |  |                   |   |
|         |             |      |           | حرف اضافه   | به         |           |  |                   |   |
|         |             |      |           | وسط   | میان       |           |  |                   |   |
|         |             |      |           | ناخوش‌ها، مصیبت<br>کشیده‌ها                       | دردمندان   |           |  |                   |   |

ب: شرح و تفسیر دوبیتی: البته که درد همه درده جرها و دردمندان بر جان حزین من باشد و سپس من همانند خاک و گرد، پادشاهان بی‌درد را پوشانده و خوار و ذلیل می‌کنم، ولی در عوض مرگ من در میان درویشان و دردمندان شبیه مرگ گرد و خاک در داخل آب تالاب است که در واقع افتخاری بزرگ و عین حیات ابدی می‌باشد، چون که ایشان همراهان و رفیقان واقعی من به‌سان آب تالاب در معرفت حقایق عالم توحید هستند.

ملمع شماره ۳:

موازش # از چه اوپان مانده دوریم

آز # چو اویان خواصان پشت زوریم

دَهَشْتُم # دوش با عرش و بکرسی

سلطان شیخ زاهد<sup>۱۹</sup> # چوگان گویم

mu: æziʃ # æz tʃe əvja:n ma:nde du:rim

a:z # tʃəʊ əvja:n xæva:sa:n pəʊʃt zəʊri:m

dæhæʃtu:m # du:ʃ ba: æʃʃ əv be kəʊrsi:

Səʊlta:n ʃeɪx za:hedə # tʃəʊga:n gu:jæm

الف - شرح لغات:

در قسمت اول مصرع اول واژه ترکی «مو» که واریانتهی کهن از «بو» در مفهوم «این» چنانچه در دیوان الغات التترک نیز آمده:

mun" tilemesən sən ayru nə kərək یعنی اگر این را نمی‌خواهی پس چه می‌خواهی؟<sup>۲۰</sup>

در قسمت اول مصرع اول از ریشه فعل ترکی «آزیلمک: له شدن و انقباض» واژه «آزیش» در مفهوم انقباض و کاهش قدرت روحی آمده است.

در قسمت اول مصرع دوم، واژه ترکی «آز» حالت امری از ریشه آزماق در مفهوم «گم شدن» آمده است.

در قسمت دوم مصرع دوم، لغت «اویان» آورده شده که قبلاً شرحش رفت.

در قسمت دوم مصرع اول، ساختار فارسی است که لغاتش را در جدول خواهیم آورد.

در قسمت دوم مصرع دوم، حرف ربط «چو: چون» آورده شده است.

در قسمت دوم مصرع دوم، بعد از لغت اویان لغات با ساختار فارسی آورده شده که در جدول ارائه می‌گردد.

در قسمت اول مصرع سوم، لغت «دَهَشْتُم» که واریانتهی از لغت ترکی دَیْشْتیم: عوض کردم، جابجا کردم از ریشه «دَیْشَمَک» آمده است، البته اینجا اصطلاح ترکی دُشونَه دُیْمَک: اعلام آمادگی برای زیر بار مسئولیت رفتن، به خود بالیدن، منم منم گفتن نیز در مصرع پنهان شده است.

<sup>۱۹</sup> . اینجا با قرار دادن فتحه روی واژه زاهد، ترکی بودن قسمت اول به راحتی مشخص می‌گردد که در مفهوم «برای سلطان شیخ زاهد» را می‌دهد.  
<sup>۲۰</sup> . رک دیوان الغات التترک، ترجمه دکتر صدیق، چاپ اختر، تبریز ۱۳۸۳، ص ۱۳۶

در قسمت دوم مصرع سوم، لغات با ساختار فارسی آورده شده که در جدول ارائه می‌گردد.

در قسمت اول و دوم مصرع چهارم، لغات عربی و فارسی آورده شده که در جدول ارائه می‌گردد و البته که در قسمت اول مصرع چهارم، نیز با قرار دادن فتحه بر روی واژه زاهد، خوانش به ترکی تبدیل گشته و مطابق معنی می‌باشد که آوانگاری آن ارائه شده است و مفهوم «برای سلطان شیخ زاهد» از آن استخراج می‌گردد که در شرح دوبیتی بیشتر توضیح داده می‌شود.

در قسمت دوم مصرع چهارم، «اصطلاح چوگان گویم» برگرفته از این حکایت شیخ زاهد و شیخ صفی می‌باشد: «صفی، چوگان همه منافقان شکستم و گوی در میدان تو انداختم» می‌باشد که در کتاب‌های «صفه الصفا»<sup>۲۱</sup> و «سلسله النسب» آمده است، در واقع اینجا «گوی چوگان: توپ چوگان» معنی می‌دهد.

| لغات ترکی            | معنی                            | اصطلاح  | ضرب المثل | لغات فارسی | معنی                | لغات عربی | معنی                   | لغات گیلانی | معنی |
|----------------------|---------------------------------|---|-----------|------------|---------------------|-----------|------------------------|-------------|------|
| مو: بو               | این                             | دوشونه دؤیمک:<br>اعلام آمدگی برای زیر بار مسئولیت رفتن، به خود بالیدن، منم منم گفتن |           | آز         | کم                  |           |                        |             |      |
| آزیش                 | انقباض و کاهش قدرت روحی         |   |           | چه         | قید                 |           |                        |             |      |
| اویان                | خدا، اوغان                      |   |           | مانده      | باقی                |           |                        |             |      |
| آز                   | حالت امری فعل آزماق یعنی گم شدن |   |           | دور        | متضاد نزدیک         |           |                        |             |      |
| دَهَشْتُم؛ دَهیشْتوم | جایجا کردم                      |   |           | چو         | چون، مانند          | خواصان    | خاص‌ها                 |             |      |
|                      |                                 |   |           | پشت        | پشتوانه، حامی       |           |                        |             |      |
|                      |                                 |   |           | زور        | توانایی، نیرو، قدرت |           |                        |             |      |
|                      |                                 |   |           | دوش        | شانه، کتف، کول      |           |                        |             |      |
|                      |                                 |   |           | با         | حرف اضافه           |           |                        |             |      |
|                      |                                 |   |           |            |                     | عرش       | آسمان                  |             |      |
|                      |                                 |   |           | و          | حرف ربط             | سلطان     | پادشاه                 |             |      |
|                      |                                 |   |           | به         | حرف اضافه           | شیخ       | مرشد، پیر              |             |      |
|                      |                                 |   |           | کُرسی      | تخت، عرش، سریر      | زاهد      | اسم خاص پرهیزکار پارسا |             |      |

۲۱. رک صفة الصفا، ابن بزاز، تصحیح طباطبایی مجد، چاپ اول تابستان ۱۳۷۳، چاپ تابش، ص ۱۰۹۸

|  |  |  |  |  |       |  |  |  |  |
|--|--|--|--|--|-------|--|--|--|--|
|  |  |  |  | چوبی که دسته آن راست و باریک و سرش اندکی پهن و خمیده است و با آن در بازی چوگان، گوی را زنند. | چوگان |  |  |  |  |
|  |  |  |  | توپ  | گوی   |  |  |  |  |

ب: شرح و تفسیر دوبیتی:

این انقباض و کاهش قدرت روحی به سراغ من آمده، چرا من باید حتی یک لحظه از اویان دور باشم، ای ضعف روحی دور شو از من، چون که قدرت توانایی و پشت گرمی من از خاصان عالم وحدت است. اینکه من داوطلبانه دوش خود به زیر عرش و گُرسی گذاشته و مسئولیت قبول کرده‌ام<sup>۲۲</sup> به خاطر آن است که گوی چوگان شیخ زاهد و دست پروده و مطیع استاد کامل خودم و پشت گرم به او هستم.

ملمع شماره ۴:

شاهبازیم # جمله ماران بکشتیم

وفاداریم # بی‌وفایان بهشتیم

قدرت زنجیریم # بدست استاد

چخقمم آتشم # ذیکم نوشتیم

ja:hba:ziæm # dʒəʊmle ma:ra:n bekəʊfti:m

Væfa:da:riæm # bivæfaja:n behefti:m

gəʊdræt e zændʒi:riæm # bedæste əvʊstɑ:d

tʃæxmægæm a:tæfæm # ði:kæm nəʊfti:m

<sup>۲۲</sup> در واقع اشاره به آیه هفتاد و دو سوره احزاب دارد: *إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ۗ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا*: ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند، و [الی] انسان آن را برداشت؛ راستی او ستمگری نادان بود. البته هم‌راستا با شعر معروف حافظ: *آسمان بار امانت نتوانست کشید، قرعه کار به نام من دیوانه زدند نیز می‌باشد، ولی در این مقام شیخ صفی پا فراتر گذاشته و علت کار خود را پشت گرمی استادش شیخ زاهد بیان می‌کند. رک سایت گنجور آنلاین اشعار و نیز آدرس ذیل:*

<https://wiki.ahlolbait.com>

## الف - شرح لغات:

در مصرع اول قسمت اول، با ساختار ترکی «شاهبازیم» یعنی شاهبازش هستیم که البته اینجا با این تعبیر مصداق ضرب‌المثل معروف فولکلور آذربایجان «ایلانین آغینا دا لعنت، قاراسینا دا لعنت»: در مفهوم لعنت به مار، چه سفید باشد چه سیاه را می‌توان مشاهده نمود.

در مصرع اول قسمت دوم، ساختار فارسی است که لغاتش را در جدول ارائه خواهیم داد.

در مصرع دوم قسمت اول، ساختار ترکی «وفاداریم» یعنی وفادارش هستیم آمده است.

در مصرع دوم قسمت دوم، لغت بی‌وفا با افزودن آن جمع بسته شده است.

در مصرع دوم قسمت دوم، از مصدر «بِهَشْتَن: فرو گذاشتن، رها کردن، از دست دادن» استفاده شده است.

در مصرع سوم قسمت اول، با ساختار ترکی «قدرت زنجیریم»، یعنی قدرت زنجیرش هستیم مواجه هستیم.

در مصرع سوم قسمت دوم، ساختار فارسی است که لغاتش را در جدول ارائه خواهد شد.

در مصرع چهارم قسمت اول، بهتر بود لغت چخمقم به صورت چاخماقام آورده می‌شد، ولی با آوردن چخمقم باز هم قانون هماهنگی اصوات ترکی رعایت شده و چه بسا در کهن از صدادارهای کوتاه استفاده می‌شده است.

در مصرع چهارم قسمت دوم، با توجه به شرحی که در نسخه خطی رفته و البته مفهوم خود شعر احتمالاً لغت «ذی» عربی در مفهوم صاحب و دارنده آمده، ولی ساختار بر ما مشخص نشد.

در مصرع چهارم قسمت دوم، لغت آخر به‌ظن قوی باید از ریشه «نوش» فارسی باشد که بسته به وزن شعر به شکل «نوشتَم» یعنی نوشیدم آورده شده است.

| معنی | اصطلاح | ضرب‌المثل                                 | لغت فارسی   | معنی     | لغت عربی           | معنی | لغت گیلانی |
|------|--------|---|-------------|----------|--------------------|------|------------|
|      |        | ایلانین آغینا دا لعنت<br>قاراسینا دا لعنت | شاهباز      | باز بزرگ | قدرت               | نیرو |            |
|      |        | جمله                                      | همگی، همه   | ذی       | صاحب، دارنده، دارا |      |            |
|      |        | ماران                                     | مارها       |          |                    |      |            |
|      |        | بکشتیم                                    | نابود کردیم |          |                    |      |            |

|  |  |  |  |   |                        |  |  |  |
|--|--|--|--|---|------------------------|--|--|--|
|  |  |  |  | ثابت قدم، باوفا   | وفادار                 |  |  |  |
|  |  |  |  | سست پیمان‌ها  | بی‌وفایان              |  |  |  |
|  |  |  |  | فرو گذاشتن، رها کردن  | بهشتیم: از ریشه پهبستن |  |  |  |
|  |  |  |  | حلقه‌های فلزی ریز یا درشت<br>به هم پیوسته شبیه رشته یا<br>طناب، سلسله | زنجیر                  |  |  |  |
|  |  |  |  | نوشیدیم   | نوشتیم                 |  |  |  |

### ب: شرح و تفسیر دوبیتی:

شاهباز شکاری استادم در عالم وحدتم که جمله ماران صفت ذمیمه را از وجود طالبان محو و ناچیز نمودیم، یار وفادار استادم هستم که رسم تمام بی‌وفایان را برانداخته و فرو گذاشتیم، قدرت زنجیر و حبل‌المتین قدرت الهی<sup>۲۳</sup> در دست استادم هستم که گرچه به‌سان چخماق و آتش برازنده صفت جلال هستم (تعبیر قرآنی آتش برای صفت جلال در داستان حضرت موسی اینجا مدنظر است<sup>۲۴</sup>)، ولی به‌عنوان ذی، صاحب و دارنده دستور استادم، آب حلیم و بردباری نوشیده و آتش صفت جلال را تسکین داده و کسی را نیاززدم.

### ملمع شماره ۵:

همان هوی همان هوی همان هوی

همان کوشن # همان دشت و همان گوی

آزدا جم # اویان تنها چو من بور

بهر شهری شرم، هی های و هی هوی

hæma:n hu: hæma:n hu: hæma:n hu:

<sup>۲۳</sup> رک: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ  
و همگی به ریسمان خدا چنگ زدید، و پراکنده نشوید؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن‌گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید؛ و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این‌گونه، خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند، باشد که شما راه یابید - آل عمران ۱۰۳.

<sup>۲۴</sup> رک: إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا أَوْ أَجِدُ عَلَىٰ النَّارِ هَدًى ﴿١٠﴾  
هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده خود گفت: «درنگ کنید، زیرا من آتشی دیدم، امید که پاره‌ای از آن برای شما بیآورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم.

hæma:n kævʃæn # hæma:n dæft əv hæma:n ku:ɪ

a:zda: dʒæm # əvja:n tænhɑ: ftəv mæn bu:r

behær ʃæhri: ʃeræm hei haɪ əv hei hu:ɪ

#### الف - شرح لغات:

مصرع اول از تکرار همان هوی ساخته شده که همان (ضمیر مرکب - صفت مرکب) و هوی عربی اینجا کاربرد صوفیانه داشته و در مفهوم خدا چنانکه در ایش «یا هو (حرف ندا + ضمیر)» ای او، ای خدا گویند و برگرفته از یا هو یا من هو یا من لیس الا هو می‌باشد.

در مصرع دوم قسمت اول، لغت کوشن آمده که واریانته از واژه معاصر رایج «کوشن: جایی که غلات در آن کاشته شده، زمین<sup>۲۵</sup>» در زبان کنونی آذربایجان می‌باشد و احتمالاً از ریشه ترکی «کوی: کۆک: köy: kök» به صورت ساختار صفت فاعلی و شبیه ساختار لغات Vuruşan, Çalışan, Döyüşən به صورت Köşən: کوشن، چنانچه در göyərmeğ: جوانه زدن، رستن، روییدن نیز آمده است.

در مصرع دوم قسمت دوم، ساختار فارسی می‌باشد که لغاتش در جدول ارائه خواهد شد.

در مصرع سوم قسمت اول، لغت ترکی «آز: کم»، آزاد: چه کم آمده است

در مصرع سوم قسمت اول، لغت عربی «جَم: زیاد، بسیار» آمده است.

معنی اصطلاح ترکیبی ترکی-عربی «آزدا جَم: چه کم یا زیاد» می‌باشد.

در مصرع سوم قسمت دوم، ساختار گیلانی با لغات فارسی آمده است.

در آخر مصرع سوم، لغت «بور» آمده که احتمالاً واریانته از گویش کهن گیلانی معادل «بود» است.

در مصرع چهارم لغات فارسی را در جدول ارائه خواهیم داد، البته شاهد حضور لغت گویش کهن گیلانی «شِرم» هستیم که احتمالاً لغتی از ریشه «رو - ro: رفتن» می‌باشد.

در مصرع چهارم قسمت دوم، ترکیب «های هوی» به معنی هیا هوی آمده است که بنا به لغت نامه دهخدا در مفهوم: شور و غوغای میزبانی و عروسی باشد و شور و غوغای اهل طرب که در «ترکی های هوی» به معنی غوغا و ستیزه آمده است.

<sup>25</sup>. BAX : Azərbaycan dilinin izahlı Lüğəti : Taxıl əkilmiş yer; zəmi.

<sup>26</sup>. BAX : Azərbaycan dilinin izahlı Lüğəti : Göy rəng almaq, göy olmaq, göyləşmək, maviləşmək.

| معنی  | اصطلاح                             | ضرب‌المثل   | لغات فارسی        | معنی                            | لغات عربی | معنی        | لغات گیلانی | معنی |
|-------|------------------------------------|---|-------------------|---------------------------------|-----------|-------------|-------------|------|
| کوشن  | جایی که غلات در آن کاشته شده، زمین | آزدا جم: اصلاح ترکیبی ترکی-عربی در مفهوم چه کم، چه زیاد | همان              | مثل، شبیه نظیر                  | هو        | خدا         | بور         | بود  |
| آزدا  | چه کم                              | تنها  | تک                | راه فراخ و گشاد، محل، گذر، کوچه | جَم       | زیاد، بسیار | شیرم        | روم  |
| اویان | خدا، اوغان                         | چو  | مانند             | اول شخص مفرد                    |           |             |             |      |
|       |                                    | به  | حرف اضافه حرف ربط | کل، همه                         |           |             |             |      |
|       |                                    | هر  | شهر               | مدینه، بلد                      |           |             |             |      |
|       |                                    | هی  | مرتب، پشت سر هم   |                                 |           |             |             |      |
|       |                                    | و   | حرف ربط           |                                 |           |             |             |      |
|       |                                    | های و هوی   | شور و غوغا        |                                 |           |             |             |      |

#### ب: شرح و تفسیر دوبیتی:

خدا همان هو و خدای درویشان که زنده ابدی و یکتای بی‌همتاست و منفرد در ذات صفات دنیا که عبارت از جایگاه ناسوتست و همان کوشن و همان دشت و همان کوی است (یعنی به هر زبانی و به هر مکانی بخوانی صفت ذات مخصوص خداست) و من طالب اینم که محبت حق جل شأن که خواهش دل و محبوب حقیقی من است، چه در حد کم و چه زیادش مخصوص خودم باشد ولی به هر شهری شوم آنجا مملوء از شور و غوغای محبان حق است.

#### ملمع شماره ۶:

بشتو # بر آ مریم حاجت روا بور

دلم زنده # به نام مصطفی بُور<sup>۲۷</sup>

اهر او ادر بو بُوردادم # بو پارسر

هر دو دستم بدامن مرتضی بُور<sup>۲۸</sup>

bæftu: # bæ r a: mærim ha:dʒæt ræva: bu:r

delæm zendæ # be nam e mæustæfa: bu:r

æhær əv edər bu: bu:rdadəm # bu: pa:rsær

hær dəv dəstæm beda:mæn e mæurteza: bu:r

#### الف - شرح لغات:

در مصرع اول قسمت اول، «بشتو» واریانته از لغت ترکی «باشتو: سَر است» می‌باشد.

در مصرع اول قسمت دوم، ساختار گویش کهن گیلانی جنوب خزر صادق است که لغات فارسی هم دارد و در جدول ارائه می‌گردد.

در مصرع دوم قسمت اول، لغت زنده به احتمال زیاد طبق هم‌هنگی آوایی ترکی با فتحه آخر چنانچه در بالا ارائه شده خوانده می‌شود.

در مصرع دوم قسمت دوم، ساختار گویش کهن گیلانی جنوب خزر صادق است که لغات فارسی، عربی و گیلانی دارد که در جدول ارائه می‌گردد.

در مصرع سوم قسمت اول، «أهر» واریانته از «اگر» می‌تواند باشد.

در مصرع سوم قسمت اول، ساختار ترکی صادق است که شرح می‌دهیم: او: خدا، ائدر: انجام دهد، تقدیر و فرمانش این باشد، بو: این، بُوردادم، از ریشه بُوردا: اینجا در مفهوم اینجا بودنم که در واقع کنایه از حیات این دنیا می‌باشد.

<sup>۲۷</sup> . استغاثه به پیامبر اسلام (ص) از این مصرع برداشت می‌شود.

<sup>۲۸</sup> . توسل به حضرت علی علیه السلام و باوره‌های تشیع و قسیم النار و الجنة بودن مولا از این مصرع برداشت می‌شود.

در مصرع سوم قسمت دوم، ساختار گویش کهن گیلانی جنوب خزر صادق است که «بو پارسر» در مفهوم بپرسند می‌باشد.

در مصرع چهارم ساختار گویش کهن گیلانی جنوب خزر صادق است و لغات فارسی، عربی و گیلانی دارد که در جدول ارائه می‌گردد. البته اینجا ضرب‌المثل ترکی «أل من دن آتک سندن: دست از من و دامن از تو» نیز مستور است.

| لغات ترکی    | معنی                          | اصطلاح                  | ضرب‌المثل                                  | لغات فارسی           | معنی                 | لغات عربی | معنی                                    | لغات گیلانی | معنی   |
|--------------|-------------------------------|-------------------------|--|----------------------|----------------------|-----------|---|-------------|--------|
| بُشتو؛ باشتو | سر است                        | حاجت روا: بر آوردن حاجت | أل من دن آتک سن دن: دست از من و دامن از تو | روا شدن              | برآورده شدن          | حاجت      | خواسته، نیاز                            | بور         | بود    |
| أو           | او، قدرتمند، در باور تصوف خدا | بر آ مریم: بر آوریم     |  | دل                   | قلب، روح             | مصطفی     | برگزیده، از اللقب پیامبر است            | بو پارسر    | بپرسند |
| اقدر         | انجام دهد، تقدیر کند          |                         |  | زنده                 | جاندار               | مرتضی     | پسنندیده، از القاب حضرت علی علیه السلام |             |        |
| بو           | این                           |                         |  | به                   | حرف ربط، حرف اضافه   |           |   |             |        |
| بوردام       | اینجا یوندم، حیات دنیوی       |                         |  | نام                  | اسم                  |           |   |             |        |
|              |                               |                         |  | اهر: واریانته از اگر | حرف شرط              |           |   |             |        |
|              |                               |                         |  | هر                   | کل                   |           |   |             |        |
|              |                               |                         |  | دو                   | جفت                  |           |   |             |        |
|              |                               |                         |  | دست                  | عضوی از بدن، ید عربی |           |   |             |        |
|              |                               |                         |  | دامن                 | قسمت پایینی جامه     |           |   |             |        |

#### ب: شرح و تفسیر دوبیتی:

چون سر بر درگاه و آستان تو بیاورم تمام حاجت‌های من روا شود، دلم زنده به نام حضرت مصطفی و استغاثه نام او باشد، اگر خداوند در محشر دستور دهد که از اعمال این دنیای من سؤال و جواب کنند، دست التجای من به دامن حضرت مرتضی باشد و به او و آل محمد (ص) متوسل می‌شوم.

ملمع شماره ۷:

شیخه # شیخی که احسانش همی نی

تنم بوری # عشقم آتش کمی نی

تمام شام شیراز # از نو بریم

شیخم # سر پهلوانی ار خبر نی

ʃixə # ʃeɪxi: ke ehsa:nef hæmæi: ni:

tænæm buri: # eʃgæm a:tæf kæmi: ni:

tæma:m e ʃam ʃi:ra:z # æz nəv bæri:m

ʃixim # sær pæhlæva:ni: ær xəbær ni:

الف - شرح لغات:

در مصرع اول قسمت اول، واژه شیخه آورده شده که با توجه به فرض ترکی بودن آن شکل صحیح آن بهتر بود شبیه شروع مصرع چهارم و به صورت شیخم = شیخ من آورده می‌شد.

ساختار قسمت دوم مصرع اول، فارسی با لغاتی متنوع است که در جدول ارائه می‌گردد.

در مصرع دوم قسمت اول، ترکیب فارسی - ترکی «تنم بوری» در مفهوم تنم را فرا بگیر و بپوشان ساخته شده است که لغات به تفکیک در جدول ارائه می‌گردد.

در مصرع دوم قسمت دوم، ساختار فارسی با لغات متنوع است که لغاتش در جدول ارائه می‌گردد.

در مصرع سوم قسمت اول با ساختار ترکی به شکلی سروده شده که با لنگه دوم که ساختار گویش کهن گیلانی جنوب خزر را تداعی می‌کند هم‌راستا باشد که شرح لغات در جدول ارائه می‌گردد.

در مصرع چهارم قسمت اول، لغت شیخ از ساختار ترکی پیروی کرده و SIXIM: شیخ من آورده شده و با دقت در نسخه خطی خبری از لغت «از» که در مفهوم من، در گویش گیلانی جنوب خزر است مشاهده نگردید و با توجه به شرح آن با همین فرض در نسخه، احتمال خطای نگارشی وجود دارد، ولی ما برای بررسی بیشتر موضوع با فرض «ار = اگر» بودن واژه اقدام به شرح مصرع نمودیم.

| معنی  | لغات گیلانی | معنی         | لغات عربی  | معنی                    | لغات فارسی | ضرب‌المثل | اصطلاح                     | معنی               | لغات ترکی                            |
|-------|-------------|--------------|--|-------------------------|------------|-----------|----------------------------|--------------------|--------------------------------------|
| من    | آز          | بزرگ، مرشد   | شیخ  | حرف اضافه               | که         |           | تنم بوری: تنم<br>را بیوشان | فرا گیر،<br>بیوشان | بوری: حالت<br>امری از ریشه<br>بورومک |
| بگردد | بریم        | نیکی<br>بخشش | احسان  | علامت نفی،<br>مخفف نیست | نی         |           |                            | شیخم، شیخ<br>من    | شیخیم                                |
|       |             | ضایع شدن     | هَمَّی<br>چنانچه:<br>هَمِّياً [همی]<br>الشیءُ: آن<br>چیز ضایع<br>شد، فرو افتاد | جسم                     | تن         |           |                            |                    |                                      |
|       |             | علاقه وافر   | عشق  | شعله، حرارت<br>سوزان    | آتش        |           |                            |                    |                                      |
|       |             | همه، کل      | تمام   | ناچیز، محدود            | کم         |           |                            |                    |                                      |
|       |             | پیام، اطلاع  | خبر  | تازه، مجدد              | نو         |           |                            |                    |                                      |
|       |             |              |  | سرور، سرآمد             | سر         |           |                            |                    |                                      |
|       |             |              |  | یل                      | پهلوان     |           |                            |                    |                                      |
|       |             |              |  | اگر                     | ار         |           |                            |                    |                                      |
|       |             |              |  |                         |            |           |                            |                    |                                      |

ب: شرح و تفسیر دوبیتی:

شیخ من شیخی است که احسانش ضایع و تمام شدنی نیست، آتش عشقش تمام تنم را فرا گرفته است و الحمدالله کم هم نمی‌شود، تمام شام و شیراز را دوباره در طلب استادم سیر نمودم، اگر خبر ندارید بدانید که در این سیر و سلوک متوجه شدم که شیخ من سرآمد تمام پهلوانان بوده است.

ملمع شماره ۸:

بمن # جانی بده از جانور بوم

بمن # نطقی بده تا دم آور بوم

بمن # گوش بده آرجش نوا بور

هر آنکه # دانکرد از واخبر بوم

bəmæn # dʒa:ni bede æz dʒa:nvæɾ bu:m

bəmæn # nəutgi: bede ta: dæm ævæɾ bu:m

bəmæn # gu:ʃ bede a:rdʒæʃ næva: bu:r

hæɾ a:nkɪ # da:nkæɾd æz va:xæbæɾ bu:m

#### الف - شرح لغات:

در قسمت اول، مصرع‌های یک، دو و سه لغت ترکی «بَمَن: بو مَن: این من هستم به کار رفته است.

قسمت دوم، هر چهار مصرع با ساختار گویش کهن گیلانی جنوب خزر سروده شده است که لغاتش متنوع است و در جدول ارائه خواهد شد.

در مصرع اول قسمت دوم، احتمالاً مفهوم ترکیب «جانور: جان + وَر: ورای حیات جسمی، عدم و زوال است.

در مصرع دوم قسمت دوم، احتمالاً مفهوم ترکیب «دَم اَوَر: هستی بخش» است.

در مصرع سوم قسمت دوم، باید لغت گوش به صورت گوشگی ذکر می‌شد و احتمالاً لغت آرچش به گویش کهن گیلانی نیز واریانتهی از واژه آرچش از ریشه «آرچ: ارزش، بها + پسوند ش» است، اصطلاح «آرچش نوا بور» احتمالاً در مفهوم بارزش‌ترین حد شنیدن، حد اعلای شنیدن می‌باشد.

در مصرع چهارم قسمت دوم، ترکیب «دانکرد: دان + کرد» احتمالاً در مفهوم دانه آن عمل اعم از گفتن، شنیدن و... را کاشت، هر فکری از خیال گذراند می‌باشد.

| معنی          | اصطلاح  | ضرب‌المثل   | لغات فارسی | معنی               | لغات عربی | معنی                                | لغات گیلکی                       | معنی |
|---------------|---------|---|------------|--------------------|-----------|-------------------------------------|----------------------------------|------|
| بَمَن: بو مَن | این منم | آرچش نوا بور:<br>با ارزش ترین حد شنیدن،<br>حد اعلای شنیدن | جان        | حیات، جسم          | نطق       | بیان                                | از                               | من   |
|               |         |   | بده        | عطا کن             |           | جانور: ترکیب<br>متشکل از<br>جان+وَر | ورای حیات<br>جسمی، عدم<br>و زوال |      |
|               |         |   | تا         | بالتیجه            |           | بوم                                 |                                  | باشم |
|               |         |   | گوش        | عضو مخصوص<br>شنیدن |           | دَم اَوَر                           | هستی بخش،<br>حیات بخش            |      |
|               |         |   | نوا        | صدا، صوت           |           | آرچش                                | بالا‌ترین                        |      |

|                           |        |  |  |        |      |  |  |  |  |
|---------------------------|--------|--|--|--------|------|--|--|--|--|
| ارزشش                     |        |  |  |        |      |  |  |  |  |
| باشد، بودن                | بور    |  |  | همه    | هر   |  |  |  |  |
| دانه گفتن و شنیدن را کاشت | دانکرد |  |  | کسی که | آنکه |  |  |  |  |
| باخبر                     | واخبر  |  |  |        |      |  |  |  |  |

ب: شرح و تفسیر دوبیتی:

ای خدای بزرگ این منم بنده مطیع تو، به من حیاتی و رای حیات جسمی، عدم و زوال عطا کن و دلم را به نور معرفت زنده گردان و بیانی ده حیات بخش و شنوایی عطا کن که شامل حد اعلای شنیدن باشد، چنانچه ندای عالم غیب و الهامات را بشنوم و هرکس دانه عملی اعم از گفتن، شنیدن، فکر کردن در وجودش کاشته شد باخبر شوم.

ملمع شماره ۹:

دلر # کوهی سراو ونده نه بور

عشقر # جویی که وریان بسته نه بور

حلم # باغ شریعت مانده زیران

روجر بازر # به پرواز دنده نه بور

deler # ku:hi: səra:v vende nə bu:r

eŋgær # dʒu:ji: ke vərja:n bæstə nə bu:r

helm # ba:g færi:æt ma:nde zi:ra:n

ru:hær ba:zær # be pærva:z dəndə nə bu:r

در مصرع سوم در قسمت اول با توجه به چینش به کار رفته جلمر صحیح تر می نماید.

در هر چهار مصرع در قسمت اول، شیخ صفی با قرار دادن لغات غیر ترکی در ساختار ترکی لغات جدیدی را به وجود آورده است که براننده اشعار عرفانی و بی نظیر بوده و فراتر از دایره لغات تمام شعرا هستند و این چیزی به غیر از تسلط والا و اشراف او به چندین زبان نیست که در موارد قبلی نیز کاملاً مشهود بوده است، چنانکه واژگان دل، عشق، حلم، روح و باز را با افزودن لغت «آر: جوانمرد، مرد» ترکی به آن‌ها به نوعی صفت عالی تبدیل کرده است و بالاترین جایگاه آن‌ها را لایق استاد خود دانسته

و «او را دِیِر = مرد نماد اسوه دل، شخصی که در رفیع‌ترین درجه ارزش معنوی جایگاه دل است، عشق = مرد نماد اسوه عشق، شخصی که در بالاترین درجه جایگاه عشق است، حِلْمِر = مرد نماد اسوه حلم، شخصی که در بالاترین درجه جایگاه حلم و بردباری است، روحر = مرد نماد اسوه روح، شخصی که در بالاترین درجه جایگاه روح قرار دارد، بازر = مرد نماد اسوه بازر، شخصی که در بالاترین درجه جایگاه پرواز بازر قرار دارد» معرفی نموده است.

در قسمت دوم مصرع دوم، لغت «وریان»<sup>۲۹</sup> در مفهوم مجرای فرعی از جوی اصلی آمده است که کاملاً هم‌راستا با یکی از معنای واریان‌های مختلف این واژه (وَرِیان، وَرِین، وَرِگن، وَرِگان) در زبان کنونی آذربایجان است؛ چنانکه لغتنامه مشهور آذربایجانین ایضاحی لغتی مفهوم وَرِیان را «آبراهه فرعی، شاخه‌ای از جوی اصلی» آورده است.<sup>۳۰</sup>

البته معنای دیگر رایج برای آن، جوی بند، بند آب، سد کوچک خاکی - گلی که مانع رسیدن جریان آب می‌شود می‌باشد که به نظر می‌رسد کاربرد اولی قدیمی‌تر بوده است. در مورد ریشه‌یابی واژه «وریان» متحمل است متشکل از دو قسمت «وار، ریشه واژه وارماق = رفتن، رسیدن، آمدن»<sup>۳۱</sup> به‌علاوه واژه بان یعنی «سمت، سو، جهت»<sup>۳۲</sup> می‌باشد.

ساختار قسمت‌های دوم، چهار مصرع هم‌راستا با گویش کهن گیلانی جنوب خزر با لغات متنوع است که در بخش جدول به بررسی لغات خواهیم پرداخت.

| لغات ترکی   | معنی                 | اصطلاح | ضرب‌المثل | لغات فارسی                           | معنی  | لغات عربی                                    | معنی  | لغات گیلانی                   | معنی |
|---|----------------------|--------|-----------|--------------------------------------|-------|--|---|-------------------------------|------|
| دِیِر، پیرو قانون<br>هماهنگی<br>اصوات ترکی<br>پسوند آر پس<br>از افزودن به<br>دل و یکی<br>شدن با آن<br>به‌صورت اِر<br>تلفظ شده<br>است. | مرد نماد اسوه<br>دل  |        |           | کوه<br>بلندی سنگی<br>مرتفع‌تر از تپه | حلم   | بردباری                                      | سَرَاو  | سرش                           |      |
| عشقر = عشق<br>+ آر  | مرد نماد اسوه<br>عشق |        |           | نه<br>علامت نفی                      | شریعت | دین، نمادهای<br>دین، قدم اول<br>صوفیان که با | ونده، احتمالاً<br>واریان‌تی از لغت<br>ملته در مفهوم | برجسته،<br>قابل رویت،<br>دیدن |      |

<sup>30</sup> - bax: Azərbaycan dilinin izahlı Lüğəti : Vəryan: ana arxdan ayrılan kiçik arx, qol

<sup>31</sup> - Varmaq : Getmək, yetişmək, çatmaq, gəlmək, gəlib çatmaq., <https://obastan.com>

<sup>32</sup> - Yan : tərəf, cəhət, yön, <https://obastan.com>

|               |   |   |  |                    |       |  |  |                           |  |
|---------------|---|---|--|--------------------|-------|--|--|---------------------------|--|
|               | ایستاده و برجسته یا غلط نگارشی است            | تکیه به طریقت از آن گذشته و به حقیقت رسند |  |                    |       |  |  |                           |  |
| وَریان        | بور   |   |  | نهر آب             | جوی   |  |  | آبراهه فرعی               |  |
| روح = روح آر  | دنده: احتمالاً وارپانته کهن یا غلط نگارشی است |   |  | حرف ربط            | که    |  |  | مرد نماد اسوه و تعالی روح |  |
| بازر = باز آر |   |   |  | سد شده             | بسته  |  |  | مرد اسوه باز شکاری        |  |
|               |   |   |  | بوستان             | باغ   |  |  |                           |  |
|               |   |   |  | زیر آن             | زیران |  |  |                           |  |
|               |   |   |  | حرف اضافه، حرف ربط | به    |  |  |                           |  |
|               |   |   |  | اوج گرفتن          | پرواز |  |  |                           |  |

**ب: شرح و تفسیر دوبیتی:**

تو آن چنان در رفیع ترین جایگاه متعلق به دل قرار گرفته ای که به سان کوهی هستی که سرش را نتوان مشاهده نمود.

تو در مقام عشق به چنان جایگاه رفیعی رسیده ای که به سان رودی هستی که هیچ وریان و آبراهه بسته ای ندارد.

مقام تو در جایگاه حلم و بردباری در چنان درجه والایی قرار دارد که باغ شریعت با آن همه زیبایی اش در رتبه ای پایین تر از آن قرار گرفته است (اینجا شیخ صفی به زبان صوفیان به این امر اشاره می کند که مرشد او شیخ زاهد با تکیه به طریقت از مرتبه شریعت رد شده و به حقیقت رسیده است).

روح تو چنان به جایگاه رفیعی رسیده است که از بالاترین حد پرواز باز شکاری نیز گذشته و آن چنان در اوج قرار گرفته است که چشمها از دیدن آن ناتوان هستند.

**ملمع شماره ۹:**

سخن اهل دلان در # بگو شم

دو کاتب # نشسته دایم بدوشم

سوگندم # هر ده بدل چو مردان

بغیر از تو بجای # چش نروشم

səuxæne æhle dela:n du:r # be gu:fæm

dəu ka:tib # nefæste da:jem be du:fæm

səugındım # hær dæh be del tʃəu mærdɑ:n

be geir æz təu be # dʒɑ:ɪ tʃɛf næru:fæm

#### الف - شرح لغات:

در مصرع اول قسمت اول، با لغات مختلف به صورت ساختار ترکی چیده شده است، لغت «دور» حالت امری از ریشه فعل دورماق در مفهوم «بمان، هست» می باشد که البته می توان اینجا استفاده از صنعت ایهام در واژه «دُر» چنانچه در عربی نیز به مفهوم «گوهر، مروارید درشت» است را نیز مشاهده نمود.

در مصرع اول قسمت اول، ترکیب عربی - فارسی اهل دل: سالک طریق دل، مقابل اصحاب عقل، اهل ذوق و مکاشفه به علاوه پسوند «آن» جمع بسته شده است.

قسمت دوم مصرع اول، فارسی است.

قسمت اول مصرع دوم را با تلفظ ترکی می توان خواند.

در مصرع دوم قسمت دوم، ساختار گویش کهن گیلانی است.

در ابتدای مصرع سوم، لغت ترکی آذربایجانی «سوگندم: Söğindim: شاد شدم» واریانتهی از واژه «سوگوندوم: Sögündüm» با تلفظی متفاوت با آنچه در نزد ترکان ترکیه یعنی «سئویندیم: Sevindim» آمده است.

ساختار قسمت دوم مصرع سوم، فارسی است.

در مصرع چهارم، ساختار قسمت اول فارسی و قسمت دوم گویش کهن گیلانی است.

| معنی                             | اصطلاح                              | ضرب المثل | لغات فارسی | معنی             | لغات عربی | معنی         | لغت گیلانی | معنی                        |
|----------------------------------|-------------------------------------|-----------|------------|------------------|-----------|--------------|------------|-----------------------------|
| دور: ریشه و حالت امری فعل دورماق | دو کلتب: نکیر و منکر، کرام الکاتبین |           | سخن        | کلام، گفتار، پند | اهل       | فامیل، عشیره | چش: چشم    | عضو مخصوص بینایی، نگاه، نظر |

|                     |               |   |                               |                                  |      |            |       |                     |
|---------------------|---------------|---|-------------------------------|----------------------------------|------|------------|-------|---------------------|
| سوغندم:<br>سؤگوندوم | خوشحال<br>شدم | هرده: هر ده<br>حواس شامل<br>پنج حس<br>ظاهر و پنج<br>حس باطن | به                            | حرف اضافه، ربط                   | کاتب | نویسنده    | نروشم | ندوزم، نگاه<br>نکنم |
|                     |               | چش نروشم;<br>مایل نشوم<br>نگاه نکنم،<br>چشم ندوزم           | گوش                           |                                  | غیر  | به جز، مگر |       |                     |
|                     |               |   | دو                            | عد اصلی بعد یک                   |      |            |       |                     |
|                     |               |   | نشستن                         | شانه، کول، کتف                   |      |            |       |                     |
|                     |               |   | دل                            | روح، قلب                         |      |            |       |                     |
|                     |               |   | چو (حرف،<br>قید): مخفف<br>چون | چون، مانند، مانند                |      |            |       |                     |
|                     |               |   | مردان: حالت<br>جمع لغت<br>مرد | اهل طریقت،<br>خاصان<br>حق (تصوف) |      |            |       |                     |
|                     |               |   | از                            | حرف اضافه                        |      |            |       |                     |
|                     |               |   | تو                            | ضمیر دوم شخص<br>مفرد             |      |            |       |                     |
|                     |               |   | جا                            | محل                              |      |            |       |                     |
|                     |               |   |                               |                                  |      |            |       |                     |

**ب: شرح و تفسیر دوبیتی:**

پند و نصیحت اهل دلان و اهل طریقت در گوش من به سان گوهری ارزشمند مانده است. می دانم که کرام الکاتبین بر دوشم نشسته و مشغول یادداشت اعمال خیر و شر هستند. از این مسرورم که هر ده حس من یعنی پنج حس ظاهری و پنج حس باطنی من در نزد روحم، شبیه اهل طریقت تعالی یافته است و به غیر خدای بزرگ به هیچ چیز مایل نشوند.

ملمع شماره ۱۰:

اویانی بنده ایم # اویانی خوانم

ازان بوری به بر # اویانی رانم

اویانی عشق # شوری در دل من

انک زنده ایم # چه عشق نالم

əvja:ni: bænde i:m # əvja:ni: xa:næm

æza:n bu:ri: be bæm # əvja:ni: ra:næm

əvja:ni: efg # fəvri: dær dele mæn

inænæn k zende i:m # tje efg na:læm

لغت «اویانی» ذکر شده در هر سه مصرع در مفهوم «منتسب و طرفدار» اویان معنی می‌دهد.

ساختار قسمت اول مصرع‌ها دارای خوانش ترکی هستند.

در مصرع‌های اول، دوم و چهارم قسمت اول در باره مردم و مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و قسمت دوم درباره خود او اوست.

مصرع سوم درباره خود شیخ است.

در مصرع دوم قسمت اول، لغت ترکی «بوری» آورده شده که در واقع واریانته از واژه «بورو»<sup>۳۳</sup> از ریشه بورولماق و در مفهوم

نوعی درد شکم و دل‌پیچه و در واقع نمادی از ابتلا به امیال دنیوی و دوری از اویان و عالم وحدت است که به زیبایی هر چه

تمام توسط شیخ صفی به کار برده شده است.

در ابتدای مصرع چهارم لغت ترکی «ایننک»<sup>۳۴</sup> که شکل کهن و واریانته از «ایناناک: ایناناک»، در مفهوم «باور داشته باشیم،

ایمان داشته باشیم» آورده شده است؛ چنانکه همین شکل کهن را در دیوان الغات التترک «پای کُرکُنکا اِنما»<sup>۳۵</sup> یعنی زیبایی

بهار را باور نکن و فریب نخور نیز مشاهده می‌کنیم.

| معنی                         | اصطلاح                     | ضرب‌المثل                            | لغات فارسی | معنی             | لغات عربی | معنی                             | لغات گیلانی | معنی |
|------------------------------|----------------------------|--------------------------------------|------------|------------------|-----------|----------------------------------|-------------|------|
| بوری: بورو، از ریشه بورولماق | دل پیچیده، درد شکم         | اویان خوانم: ذکر گوی دائم اویان هستم | اویانی     | طرفدار اویان     | عشق       | شیفتگی دلدادگی دوست داشتن افراطی |             |      |
| ایننک: ایناناک: ایناناک      | باور کنیم باور داشته باشیم | اویانی رانم: راننده مرکب طریقت به    | بنده       | مطیع، فرمانبردار |           |                                  |             |      |

<sup>33</sup>. Buru : Sancı, şiddətli qarın ağrısı. Qarına buru düşmək, <https://obastan.com>

<sup>35</sup>. yay körkiñə inanma

|  |  |  |                                   |        |  |           |  |  |
|--|--|--|-----------------------------------|--------|--|-----------|--|--|
|  |  |  |                                   |        |  | سوی اویان |  |  |
|  |  |  | ذکر گفتن                          | خواندن |  |           |  |  |
|  |  |  | از آن                             | ازان   |  |           |  |  |
|  |  |  | راندن                             | ران    |  |           |  |  |
|  |  |  | حرف اضافه                         | در     |  |           |  |  |
|  |  |  | روح، قلب                          | دل     |  |           |  |  |
|  |  |  | اول شخص<br>مفرد                   | من     |  |           |  |  |
|  |  |  | جاندار، حی                        | زنده   |  |           |  |  |
|  |  |  | ضمیر، زیرا، به<br>علت آنکه        | چه     |  |           |  |  |
|  |  |  | صدای که از<br>سوز دل آید،<br>شکوه | نال    |  |           |  |  |

#### ب: شرح و تفسیر دوبیتی:

همه ما بنده اویان هستیم ولی این منم که به‌طور دائم ذکر اویان می‌گویم، همه ما به دلیل ابتلا به امیال دنیوی و دوری از اویان در دلمان درد و دل پیچیده‌ای داریم، ولی این منم که با غلبه به امیال دنیوی، سوار بر مرکب طریقت در حال حرکت به سوی حقیقت اویان هستم و عشق به اویان چنان شوری در دل من افکنده است که به شما می‌گویم تا زمانی که نالان عشق اویان هستیم باور داشته باشیم که زنده‌ایم.

#### نتیجه گیری

چنانکه مشاهده گردید، اطلاق اشعار آذری به این ملمع‌های عرفانی از ریشه نادرست می‌باشد و با توجه به بررسی انجام گرفته احتمال قوی این است که شرح نوشته شده در کتاب سلسله النسب از خود شیخ صفی نمی‌باشد و شخصی که این کار انجام داده تلاش نموده معنا و مفهوم کلی از اشعار را برداشت نموده و ارائه دهد، نکته مهم به‌دست آمده از بررسی اشعار این است که شخصیت والای شیخ زاهد آن چنان تأثیری بر جریان تصوف معاصر خود، مخصوصاً شیخ صفی و صوفیان ترک آذربایجانی، گذاشته است که نه تنها مقدس بودن جایگاه گویش کهن گیلانی در نزد شیخ صفی و بین صوفیان ترک آذربایجانی و یادگیری آن گویش و سرودن اشعار و ملمع‌ها در جای جای آذربایجان قابل ردیابی است، بلکه این فکر را نیز تقویت می‌کند که احتمال دارد شیخ صفی به رسم تسلیم و سرسپردگی حتی در بخشی از شجره‌نامه‌اش نیز تحت تأثیر استادش قرار گرفته باشد.

منابع:

- قرآن کریم، نرم افزار قرآن من
- نسخه خطی سلسله النسب صفویه، کتابخانه ملی به شماره ۱۱۲۰۲-۵
- دیوان الغات الترك، ترجمه دکتر صدیق، چاپ اختر، تبریز ۱۳۸۳
- آذری یا زبان باستان آذربایجان، کسروی، چاپ سوم، ۱۳۰۴، تهران، انتشارات دکتر محمود افشار
- نگاهی به واژه‌های اساطیری آذربایجان، صمد چایلی، نشر اختر، چاپ دوم، ۱۳۸۴، تبریز
- نشریه‌ی پژوهش‌های زبان شناسی تطبیقی، سالومه غلامی، استاد دانشگاه گوته فرانکفورت، گویش شناسی اشعار باباطاهر و اهمیت آن در بازسازی زبان بومی پیشین همدان، سال دهم، شماره ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ خورشیدی
- نشریه فصل‌نامه صدیق، شماره نهم، زمستان ۱۳۹۹، مقاله استناد به دلایل و نوآوری در رد فرضیه زبان آذری از مهدی حسنی
- لغت‌نامه آنلاین ترکی – انگلیسی
- Azərbaycan dilinin izahlı Lüğəti, 4 cild
- <https://obastan.com>.
- <https://www.usaktayiz.com/avgan-koyunun-ismi-nereden>
- <https://icps.ut.ac.ir/fa/dictionary>
- <http://www.almaany.com/>
- <https://wiki.ahlolbait.com>